

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 20, No. 3, Spring 2020, 387-404
Doi: 10.30465/crtls.2020.5306

A Review and Critique of *Christianity and Democracy*

Mokhtar Nouri*

Abstract

The role and position of religion in human political and social life is an issue that must be analyzed for its importance. To address this issue, the present paper looks at one of the most important works in this field, the book *The Christianity and Democracy* by Jacques Maritain of the French neotomist philosopher. In this work, Maritain has defended democracy by referring to Christianity. Of course, this type of defense is not free of criticism, and Maritain's work also tragically looks at contemporary democracies. It is clear that the relationship between "religion and democracy" is not limited to Jacques Maritain's thought, and many thinkers in various intellectual paradigms have addressed this issue. It is also not just about Christianity, and it is one of the most significant topics in the Muslim world. The author has attempted to discuss Jacques Maritain's theoretical model of the relationship of Christianity and democracy from a political, philosophical, and theological perspective.

Keywords: Religion, Christianity, Catholicism, Modernity, Liberalism, Reason, Democracy.

* PhD of Political Science and Director of the Department of Intellectual Trends Research Institute of Middle East Strategic Studies, nouri.mokhtar63@gmail.com

Date received: 2019-11-10, Date of acceptance: 2020-04-14

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

بررسی و نقد کتاب مسیحیت و دموکراسی

مختار نوری*

چکیده

نقش و جایگاه دین در زندگی سیاسی و اجتماعی انسان موضوعی است که از نظر اهمیت باید تجزیه و تحلیل شود. برای پرداختن به چنین موضوعی مقاله حاضر سراغ یکی از مهم‌ترین آثار این حوزه یعنی کتاب مسیحیت و دموکراسی اثر ژاک ماریتن، فیلسوف نئوتومستی فرانسوی، رفته است. ماریتن در این اثر به دفاع از دموکراسی با ارجاع آن به مسیحیت پرداخته است. البته این نوع دفاع خالی از انتقاد نیست و ماریتن در این اثر نگاهی تراژدیک به دموکراسی‌های معاصر نیز دارد. آشکار است که مسئله نسبت «دین و دموکراسی» محدود به اندیشه ژاک ماریتن نیست و اندیشمندان متعددی در پارادایم‌های فکری مختلف این مسئله را صورت‌بندی کرده‌اند. هم‌چنین، این رابطه فقط مختص به دین مسیحیت نیست و چنین موضوعی از مباحث قابل توجه در دنیای اسلام نیز به‌شمار می‌آید. با عنایت به چنین مباحثی نویسنده در این مقاله کوشیده تا الگوی نظری ژاک ماریتن در خصوص نسبت مسیحیت و دموکراسی را از منظر سیاسی، فلسفی، و الهیاتی به بحث و فحص بگذارد و مدعای مطرح‌شده از سوی وی را با رویکردی انتقادی تجزیه و تحلیل کند.

کلیدواژه‌ها: دین، مسیحیت، کاتولیک، مدرنیته، لیبرالیسم، عقل، دموکراسی.

* دکترای علوم سیاسی و مدیر گروه روندهای فکری پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه
nouri.mokhtar63@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۱۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۱/۲۶

۱. مقدمه

هدف این مقاله نقد و بررسی کتاب مسیحیت و دموکراسی اثر ژاک ماریتن (Jacques Maritain) فیلسوف نئوتومیستی فرانسوی است. ژاک ماریتن متفکری است که پایه و اساس اندیشه‌اش بر آرای ارسطو، آکوئیناس، و مفسران تومیستی معاصر استوار است. او به صورت انتخابی از این منابع برای پیش برد پروژه فکری خود بهره گرفته است. ماریتن یکی از مؤثرترین متفکران کاتولیک در تغییر موضع کلیسا به اموری از قبیل دموکراسی و حقوق بشر در دوره معاصر است. او به بحث ریشه‌داری در تاریخ فلسفه سیاسی پرداخته و در کتاب مسیحیت و دموکراسی سعی کرده است رابطه میان دو حوزه دین و دموکراسی را بررسی کند. ماریتن در کنار متفکرانی مانند اتین ژیلسون سعی بلیغ در آشتی دادن «عقل و دین» کرده است. او در اثر مذکور تلاش دارد تا برخلاف تصور رایج که دموکراسی را امری دنیوی و سکولار می‌داند بگوید نه تنها دموکراسی امری سکولار نیست، بلکه دارای ریشه‌های الهیاتی است. همان‌طور که مترجم اثر بیان می‌دارد، ماریتن مدعی بود نه تنها دموکراسی به عنوان محصول عقل مدرن با آموزه‌های مسیحی در تضاد نیست، که اصولاً مبانی دموکراسی، سرچشمه‌ها، و ریشه‌های مسیحی دارند (ماریتن ۱۳۹۵: ۱۶). از این حیث، ماریتن احتمالاً بزرگ‌ترین نماینده جنبش رنسانس کاتولیک در دوران معاصر به‌شمار می‌رود. وی که شاگرد برگسون بود در جوانی به آئین کاتولیک گروید و دوران بلوغ زندگی فکری خود را صرف تشخیص بیماری ذهن مدرن کرد و بازگشت به سنت بزرگ مسیحی، به‌ویژه سنت توماس آکوئیناس، را به عنوان درمان این بیماری تجویز کرد (بومر ۱۳۸۵: ۸۳۴). دلیل اصلی چنین کنکاشی از سوی ماریتن آن است که در نظر وی بنیان‌گذاری چنین جامعه‌ای تنها راه حل عملی برای مشکلات جاری جوامع معاصر بشری است. نتیجه آن‌که او در دستگاه فلسفی خود با رویکردی انتقادی به تبیین و تحلیل جامعه‌ای که آن را «جامعه نوین مسیحی» می‌نامد پرداخته است. ماریتن بر آن بود تا این جامعه را براساس آموزه‌های مسیحیت صورت‌بندی کند، به گونه‌ای که بدون گرفتارشدن در معضلات جوامع مدرن و سکولار، پاسخ‌گوی نیازهای انسان معاصر باشد.

به‌هرروی، گذشته از نوع رویکردی که مسیحیت در قبال سیاست دارد بحث از رابطه میان دین و نظام سیاسی یا دین و ساختار اجتماعی و توجه به مناقشات موجود در این عرصه به رفع ابهامات و شفاف ساختن مسائل چالش‌برانگیز کمک می‌کند. به این منظور، آشنایی با دیدگاه ماریتن می‌تواند پاسخ به تردیدهایی باشد که دین و باورمندی دینی را

یک‌سره در مقابل دموکراسی می‌دهند، زیرا ماریتن در اثر مذکور نشان می‌دهد که دموکراسی غربی نه تنها غیردینی نیست، بلکه ریشه در فرهنگ دینی جامعه مسیحی دارد. حسین بشیریه پژوهش‌گر برجسته ایرانی در حوزه دموکراسی با تقسیم‌بندی انواع دموکراسی به دموکراسی مستقیم، دموکراسی اجتماعی، دموکراسی صنعتی، دموکراسی مبتنی بر نمایندگی، دموکراسی مسیحی، دموکراسی چندقومی، و دموکراسی صنفی به تبیین رابطه دموکراسی و مسیحیت پرداخته است. وی به‌عنوان جامعه‌شناس سیاسی یکی از گونه‌های دموکراسی را مرتبط با مسیحیت می‌داند. از نظر وی، احزاب دموکرات مسیحی، فلسفه سیاسی، و مبانی اعتقادی خود به دموکراسی را از اصول مسیحیت استخراج می‌کنند. از نظر بشیریه، ریشه دموکراسی مسیحی به واکنش کلیسای کاتولیک به مسائل جهان نو و مواضع لیبرالیسم، ناسیونالیسم، و سوسیالیسم بازمی‌گردد (بشیریه ۱۳۸۶: ۴۲۸-۴۲۹). بشیریه مهم‌ترین نظریه‌پرداز دموکراسی مسیحی را ژاک ماریتن، فیلسوف کاتولیک مسیحی، می‌داند که در آثارش استدلال می‌کند که کثرت‌گرایی سیاسی، آزادی، و تشخیص انسان بر اصول اساسی مسیحیت استوار است. مفهوم «تشخیص انسان» در مسیحیت به‌نظر ماریتن والاتر از مفهوم فردیت در لیبرالیسم است. به‌نظر ماریتن، دموکراسی مناسب‌ترین نظام برای تأمین تشخیص و آزادی انسان است، زیرا در دموکراسی کثرت‌گرایی دینی محفوظ می‌ماند و دولت از تساهل نسبت به آئین‌ها و ادیان متفاوت برخوردار است (همان: ۴۳۰).

به‌هرروی، وجود تعارضات میان دین و دموکراسی لاجرم اندیشمندان مختلف را به‌فکر واداشته است که چگونه می‌توان میان این دو حوزه متعارض نسبت و رابطه‌ای برقرار ساخت؟ یا این‌که آیا اصلاً امکان برقراری رابطه میان دو حوزه‌ای که یکی بالانگرساخته استعلایی و دیگری زمینی و عرفی است وجود دارد؟ درنهایت این‌که آیا می‌توان از درون فرهنگ دینی - الهیاتی به زمینه‌های ظهور و بروز دموکراسی امیدوار بود؟ در پاسخ به چنین پرسش‌ها و مباحثی است که بسیاری از متفکران و ازجمله فلاسفه سیاسی مانند ماریتن تلاش کردند این نوع رابطه را تبیین و تحلیل کنند. در این چهارچوب می‌توان به فهم اندیشه ماریتن پرداخت و دیدگاه او را درمیان طیف عظیمی از دیدگاه‌ها درخصوص دین و سیاست و دموکراسی بررسی کرد. در ادامه، برای نقد و بررسی مدعیات اصلی ماریتن در کتاب مسیحیت و دموکراسی تلاش خواهد شد مطالب در دو بخش ارائه شود، بدین صورت که درابتدا به معرفی ماریتن و سیر زندگی شخصی و علمی او خواهیم پرداخت؛ در بخش دوم نیز، ضمن معرفی کتاب مسیحیت و دموکراسی، نقد و بررسی شکلی و محتوایی آن در دستور کار قرار خواهد گرفت؛ و مطالب ارائه‌شده با نتیجه‌گیری به‌پایان خواهد رسید.

۲. ژاک ماریتن؛ سیر زندگی شخصی و فکری

شناخت اندیشه ژاک ماریتن بدون آگاهی از بسترهای تاریخی آن و به‌ویژه پیوندش با فلسفه نوتوماسی و تلاش آن در فهم و حل بحران‌های اجتماعی و سیاسی نیمه نخست سده بیستم میلادی ناممکن است. در روزگار ماریتن نوعی بیم و نگرانی درباره عواقب رویکرد نوین به جهان و انسان وجود داشت، به‌ویژه نگرانی از زوال بنیادی‌های معنوی دغدغه‌کسانی چون ماریتن و حلقه‌های فکری وابسته به او بود، همان‌طور که استوارت هیوز می‌گوید:

عصاره کلیه تأثیرات جاری آن روزگار در جوانی حساس هم‌چون ماریتن به‌صورت تجربه‌ای یگانه و شخصی در آن گنجدیده بود: تربیتی توأم با اعتقاد به نظام جمهوری و آزاداندیشی دوره‌ای هم‌راه با یأس روزافزون و در نتیجه علم‌پرستی حاکم بر سوربن ازدواجی محصول هم‌دلی و دم‌سازی عمیق به‌جای ملاحظات اجتماعی و قرب محیط، دوستی شارل پگی، و تأثیر نیروبخش درس‌های هانری برگسون، و سرانجام تکان ناشی از مشاهده یک‌دلی کامل قدیسی غیرروحانی به‌نام لئون بلو آنسبت به مذهب کاتولیک (هیوز ۱۳۸۱: ۶۵).

به‌هرروی، شناخت زمانه هر اندیشمندی به فهم دیدگاه سیاسی وی کمک می‌کند. ماریتن در قرن بیستم با اندیشه‌های متفاوت اقتدارگرایانه تا لیبرالی روبه‌رو شد و البته خود نیز در این مواجهه در حال تحول و تکامل بود. اگرچه روش حاکم بر این پژوهش «زمینه‌گرایانه» (contextual) نیست و اندیشه سیاسی را انعکاس حتمی زمینه‌ها نمی‌داند، از آن‌جاکه شناخت زمینه و زمانه به فهم سیاسی اندیشه ماریتن کمک می‌کند، در ادامه به سیر زندگی شخصی و فکری این اندیشمند می‌پردازیم.

ژاک ماریتن (۱۸۸۲-۱۹۷۳) فیلسوف فرانسوی و یکی از چهره‌های شاخص مکتب تومیسیم در قرن بیستم است. او از مفسران اثرگذار اندیشه‌های توماس آکوئیناس، فیلسوف و متأله بزرگ مسیحی قرون وسطی، به‌شمار می‌رود. در سال‌های ابتدایی قرن بیستم ماریتن در رشته‌های فلسفه و علوم طبیعی لیسانس گرفت. او در ابتدا به فلسفه اسپینوزا علاقه‌مند شد، ولی بعدها به پیش‌نهاد دوستش «چارلز پگی» (شاعر و بعدها متفکر دینی) در سخنرانی‌ها و درس‌گفتارهای «هانری برگسون»، فیلسوف مشهور فرانسوی، شرکت کرد و تاحدودی تحت تأثیر آرای وی قرار گرفت. در ۱۹۰۱ با «رائیسا اومنسوف»، دختر مهاجر یهودی روس که هم‌کلاسش در دانشگاه سوربن بود، آشنا شد. هردو علایق و دل‌مشغولی‌های مشابهی در امور اخلاقی، اجتماعی، هنری، و دینی داشتند. اما پس از مدتی کوتاه دچار بحران عمیق

روحي و فكري شدند و احساس كردند كه مكتب تحصيلي نمي‌تواند روح تشنه آنها را سيراب كند. نوپدي و ياس متافيزيكي كه بر هر دوي آنها سايه افكنده بود آن دو را بر اين عهد و پيمان واداشت كه اگر تا يك سال بعد جوابي قانع‌كننده نيابند خودكشي كنند (ايرواني ۱۳۸۹: ۱۰).

به‌تعبيري، احساس فقدان معني در زندگي كه معلول افول معنويت در حيات فكري و فرهنگي فرانسه آن زمان بود باعث شد تصميم بگيرند اگر در مدتي مشخص جوابي براي اين بي‌معنايي ظاهر نيابند به زندگي خود پايان دهند. مارتين در زماني زندگي مي‌كرد كه علم در اوج اقتدار خود بود و فرمان‌رواي محض و معيار تمامي معارف در نظر گرفته مي‌شد. در حقيقت، علم تبين‌كننده و جنبه ظاهري عقل‌گرایی محضی بود كه پشتوانه «روشن‌گري» بود. در اين ميان، مخالفت فكري و فلسفي برگسون با پوزيتيويسم غالب آن روزگار روزنه اميدي به روپشان گشود و آنان از تصميمشان منصرف شدند و در ۱۹۰۴ با يك‌ديگر ازدواج كردند. چندي بعد مارتين و همسرش تحت‌تأثير لئون بلوئاي به آئين كاتوليك روي آوردند. مارتين و همسرش در همان سال ره‌سپار هايدهلبرگ شدند و مارتين در آن‌جا به مطالعاتش در علوم طبيعي ادامه داد. آن‌ها در ۱۹۰۸ به فرانسه بازگشتند و در اين زمان بود كه مارتين صريحاً فلسفه برگسون را رها كرد و به مطالعه و پژوهش گسترده در نوشته‌هاي توماس آكوئيناس پرداخت. آثار فلسفي مارتين عمدتاً حالت تلفيقي داشت، از آثارش مي‌توان به دين و فرهنگ، فلسفه مسيحي، روياي دکارت، فلسفه علم و معرفت شناسي، و آثار مهمي در حوزه فلسفه سياسي اشاره كرد. از آثار او در حوزه فلسفه سياسي مي‌توان به مسيحيت و دموکراسي، انسان و حکومت، و مقدمه‌اي بر مسائل اساسي فلسفه اخلاق اشاره كرد. آثار مارتين تقريباً همه قلمروهاي فلسفه و الهيات را پوشش مي‌دهد. اندیشه پيچيده او محافظه‌كاري الهياتي را با ليبراليسم ميانه‌رو در زمينه مسائل اجتماعي و نوعي زيباشناسي رماتيک و جديد در هم مي‌آمزد. به‌طور كلي، مارتين خود را ادامه‌دهنده خط سير اندیشه توماس آكوئيناس مي‌ديد و در آثارش پيوسته از نوشته‌هاي توماس نقل‌قول مي‌كرد يا بدان‌ها ارجاع مي‌داد؛ درحالي كه گرويدن او به مذهب كاتوليك و سير عقلي‌اش تا حدود زيادي به دلایل شخصي و تحت‌تأثير دوستانش بوده است، دفاعش از تفكر كاتوليك و فلسفه تومستي بدون ترديد به وقايع مربوط به كليساي كاتوليك در فرانسه آن زمان ارتباط داشت (بنگرید به بوخنسکی ۱۳۸۰؛ ژيلسون ۱۳۸۱). مارتين علاقه خاصي به آكوئيناس داشت، به گونه‌اي كه هدف او در اثر ديگرش، انسان‌گرایی تمام‌عیار، نشان‌دادن اين معنا بود كه ارزش‌هاي مقدس و قهرماني سده‌هاي ميانه را چگونه مي‌توان به چهارچوبي

برد که در جهان معاصر مصداق داشته باشند. در این جا او مانند همیشه به‌روش توماس آکوئیناس پیش می‌رفت و همان نظم و توازن مرشد و مراد خویش را در ساختن بنای اندیشه سرمشق قرار می‌داد و می‌خواست ریشه‌های تاریخی انسان‌گرایی مطمح‌نظر خویش را بیابد و طرحی را که از جامع مسیحی در نظر داشت به افق آینده ببرد (هیوز ۱۳۸۱: ۶۸-۶۹).

به‌رحال، ماریتن متفکری اجتماعی و سیاسی بود که نوشته‌های سیاسی و اجتماعی او تأثیر زیادی در اروپا و آمریکای شمالی و جنوبی داشته است. اندیشه‌های منتسب به ماریتن در انجمن‌ها و احزاب انقلابی آمریکای لاتین، به‌ویژه شیلی، از نفوذی عمیق برخوردار شد. به‌خصوص این که فعالیت‌های سیاسی ماریتن درست مقارن با آغاز فعالیت‌های رهایی‌بخش در آمریکای لاتین بود. به‌طور خلاصه، ایده مشترک فلسفه‌های شخص‌گرا که ماریتن چهره برجسته آن بود دعوت به «عمل» است و الهیات رهایی‌بخش آمریکای لاتین نیز از این گرایش عمل‌گرایی پیروی کرد. در میان رهبرانی که به جایگاه والای ماریتن اذعان کرده‌اند می‌شود از «رافائل کالدرا»، رئیس‌جمهور وقت ونزوئلا، و «ادوارد فری»، رئیس‌جمهور وقت شیلی، و از میان نویسندگان و فعالان سیاسی می‌توان به «مورسولیم» اشاره کرد. ماریتن صرفاً فیلسوفی نظری نبود، بلکه به‌دنبال ارتباط فلسفه‌اش با مسائل و مشکلات انسانی در اجتماع بود. به‌علاوه، او خود را متدین و وام‌دار مسیحیت می‌دانست. سرانجام، این بزرگ‌ترین فیلسوف معاصر کاتولیک و دارای بیش از ۶۰ اثر و یکی از افراد اصلی در تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر در بیست‌وهشتم آوریل سال ۱۹۷۳ میلادی بر اثر سکته قلبی درگذشت.

۳. نقد و بررسی شکلی و محتوایی اثر

ژاک ماریتن، فیلسوف، متأله، متفکر اجتماعی، و روشن‌فکر کاتولیک سده بیستم، از نگاه بسیاری از شارحانش از مهم‌ترین هواداران و ادامه‌دهندگان میراث فلسفی — کلامی قدیس توماس آکوئیناس است. ماریتن یک بار در نوشته‌ای خطاب به ژان کوکتو پرسید: «من چیستم؟» و پاسخ داد: «یک نوکیش. کسی که خداوند او را مانند دست‌کشی پشت‌ورو کرده است» (همان: ۶۵). تغییر مذهب هیچ‌یک از بزرگان در نخستین سال‌های قرن بیستم به‌قدر گروش ماریتن به کیش کاتولیک شهرت پیدا نکرد. ماریتن به این نقطه عطف آگاه بود و چند سال بعد در خاطرات روزانه‌اش چنین نوشت:

امروز بیش از همیشه از بابت مداخله نجات‌بخش کلیسا سپاس‌گزارم که در پی آن من به تحقیق در تعالیم مورا پرداختم و به بی‌ارزشی آن‌ها پی بردم. از آن‌پس، دوره

بازاندیشی درباره فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی در زندگی من آغاز شد که در آن کوشیدم ویژگی‌های سیاسی حقیقتاً مسیحی را بازنمایم و درپرتو نوعی فلسفه تاریخ و فرهنگ اهمیت راستین الهامات دموکراتیک و ماهیت انسان‌گرایی نوینی را که همه در انتظار آن به سر می‌بریم مسجل کنم (همان: ۶۷).

از این رو، آثار و منابع تولیدشده از سوی مارتین نیز تقریباً بیش‌تر قلمروهای فلسفه و الهیات را پوشش می‌دهد، زیرا اندیشه پیچیده او محافظه‌کاری الهیاتی را با لیبرالیسم میانه‌رو در زمینه مسائل اجتماعی و نوعی زیباشناسی رمانتیک و جدید در هم می‌آمیزد. همان‌طور که بیان شد، مارتین صاحب آثار گسترده‌ای است که اهمیت آن‌ها مورد تأیید و تصدیق اندیشمندان مختلف قرار گرفته است. در میان آثار گسترده او می‌توان به مسیحیت و دموکراسی اشاره کرد که به نظر می‌رسد مهم‌ترین اثر مارتین در حوزه فلسفه سیاسی است. مارتین آرای نوینی در زمینه آن‌چه خود «الهیات سیاسی»^۱ خوانده است، یعنی رابطه سیاست و مذهب، دموکراسی و مسیحیت، و مقوله‌هایی چون شهروندی و فردگرایی دارد. مارتین به دنبال ارائه نوینی از فلسفه سیاسی توماس آکوئیناس برای تطابق با جهان مدرن است.

۱.۳ معرفی شکلی اثر

کتاب *Christianity and Democracy and the Right of Man and Natural Law* توسط مترجم جوان ایرانی سهیل صفاری با عنوان کوتاه مسیحیت و دموکراسی به فارسی برگردانده شده و توسط انتشارات نگاه معاصر در سال ۱۳۹۵ به زیور طبع آراسته شده است. منطبق با عنوان اصلی اثر در زبان انگلیسی، ترجمه فارسی باید به صورت «دموکراسی و مسیحیت و حقوق انسان و قانون طبیعی» بیان می‌شد که مترجم صرفاً به عنوان کوتاه مسیحیت و دموکراسی بسنده کرده است. به هر روی، مطالعه متن کتاب نشان‌دهنده آن است که مترجم ترجمه‌ای روان و قابل قبول از متن ارائه داده است و نقد خاصی را نمی‌توان بر اثر مذکور از حیث ترجمه وارد کرد. سهیل صفاری پیش‌از این اثری دیگر مانند *تأملاتی بر انقلاب در فرانسه* اثر ادموند برک، *امر سیاسی* از کارل اشمیت، *درباره درد* اثر ارنست یونگر، *سرچشمه‌ها* و *دکترین فاشیسم* اثر جیوانی جنتیله را به فارسی ترجمه کرده است. اما تمرکز این مقاله بر کتاب ژاک مارتین یعنی *دموکراسی و مسیحیت* است که در قالب مجموعه آثار *ساحت صلح* انتشارات نگاه معاصر مورد توجه قرار گرفته است. ساختار شکلی کتاب از مقدمه و پیش‌گفتار مترجم و سه بخش اصلی به هم‌راه ضمیمه تشکیل شده است. در مقدمه

و پیش‌گفتار اثر مترجم سعی کرده است تا به معرفی کلی گفتمان فکری ماریتن، فرازوفرودهای آن، و اثرپذیری و اثرگذاری اندیشه او در دوره معاصر و خصوصاً در قرن بیستم بپردازد. مترجم بیان می‌دارد که ماریتن برای آشتی دادن «عقل و الهیات» تلاش کرده و کوشیده است تا دستاوردهای این دو حوزه یعنی دموکراسی به‌عنوان محصولی عقلانی را با مسیحیت آشتی دهد. ماریتن مدعی است که نه تنها دموکراسی به‌عنوان محصول و مصنوع عقل مدرن بشری با آموزه‌های مسیحی در تضاد نیست، که اصولاً مبانی دموکراسی سرچشمه‌های مسیحی دارند (صفاری ۱۳۹۵: ۱۵-۳۱).

در دیباچه کتاب ماریتن با رویکردی «زمینه‌گرا» به معرفی کتاب خود پرداخته است. از مهم‌ترین موضوعاتی که در زمانه ماریتن به‌وضوح دیده شده و در فرایند شکل‌گیری اندیشه او اثرگذار بوده است می‌توان به اوضاع وخیم بین دو جنگ جهانی و بروز مارکسیسم و نازیسم درمقابل کاپیتالیسم اشاره کرد. اگرچه غرض نویسنده این سطور این نیست که تفسیری «زمینه‌مند» (این‌که اندیشه سیاسی ماریتن را بازتاب روح زمانه و شرایط اجتماعی و سیاسی بدانیم) از گفتمان فکری او ارائه دهد، اما به‌هیچ‌وجه نباید از درک زمینه‌ها و شرایط زمانه در درک اندیشه ماریتن غافل بود. باوجوداین، رویکرد ما در بررسی اثر حاضر رویکرد و ره‌یافتی «متن‌محور» (textual) است و خواهیم کوشید با خوانش متن اثر ماریتن به معنا و مدعای نهفته در کتاب او دست یابیم.

در بخش اول کتاب ماریتن به بحث اصلی خود ورود می‌کند و در قالب هشت عنوان مباحث خود را در این قسمت سامان می‌دهد. بیش‌تر مباحث ماریتن در این بخش درباره دموکراسی و ایرادهای این نوع از حکومت و ماهیت راستین دموکراسی است. او پس از اشاره به معضلات دموکراسی به‌عنوان عنصری مصنوع عقل نقاد بشری سعی می‌کند شیوه اصولی و درست‌تر دموکراسی را نشان دهد (ماریتن ۱۳۹۵: ۳۹-۸۳). در ادامه، ماریتن بخش دوم کتاب را ارائه داده است که عنوان اصلی این بخش «حقوق انسان و قانون طبیعی» است. مطالب این بخش گسترده‌ترین مطالب کتاب را در بر می‌گیرد (همان: ۸۷-۱۱۹). ماریتن در ابتدای این بخش از کتاب به‌صراحت بیان می‌کند:

این کتاب یک جستاری کوچک در فلسفه سیاسی است و آنچه من ارائه می‌دهم به‌قصد القای این امر به خوانندگان است که ایده‌های خود را درباب یک مسئله بنیادین در فلسفه سیاسی روشن کنند. مسئله رابطه میان شخص و جامعه و حقوق شخص انسان است (همان: ۸۷).

شایان ذکر است که رابطه میان «فرد و جامعه» از مهم‌ترین مباحثی است که طیف عظیمی از متفکران را به خود مشغول داشته است. آگزیستانسیالیست‌هایی چون ژان پل سارتر، ساختارگرایانی چون لویی آلتوسر، جامعه‌شناسی مانند آنتونی گیدنز، و بسیاری دیگر به بررسی این نوع رابطه پرداخته‌اند. این که اصالت با فرد است یا اجتماعی که فرد در آن زندگی می‌کند به یکی از مهم‌ترین سرفصل‌های فکری عرصه‌هایی مانند تاریخ فلسفه و جامعه‌شناسی تبدیل شده است. در این زمینه، می‌توان به مناظره فکری معاصر میان اندیشمندان «اجتماع‌گرا» (communitarian) مانند السدیر مک‌ایتایر، مایکل سندل، چارلز تیلور، و مایکل والزر و لیبرال‌های معاصر مانند جان راولز و رابرت نوزیک نیز اشاره کرد. لیبرالیسم معاصر متکی بر اندیشه‌ای (ارثیه لاک و نظریه پردازان حقوق طبیعی) است که به موجب آن انسان چیزی دیگری جز موندات یا اتم (ذرات) نیست. اما اجتماع‌گرایان مدعای مذکور در اندیشه لیبرالی را کامل رد و انکار می‌کنند. اینان اعتقاد دارند که انسان فردی انتزاعی نیست و شخصی است که از ابتدای تولد به جماعت‌های گوناگون تعلق دارد (دل‌کامپانی ۱۳۸۲: ۱۹۵-۱۹۷). در واقع، تصور سوژه‌محور از انسان او را به موجودی در حصار کشیده‌شده و تنها تبدیل می‌کند که هستی او پیرامون حدود مرزی فرو بسته شده است. از این منظر، فرد برای آن که خودش باشد و هویتی حقیقی کسب کند باید موجودی تنها و بدون ارتباط با دیگر موجودات و هستی محسوب شود. این گونه است که گشودگی هستی انسان در برابر دیگران کاملاً قطع شده و وجوه جمعی زندگانی بشر هم‌چون اجتماع و سیاست به معضلی فلسفی تبدیل می‌شود. به هر روی، عنوان بخش سوم کتاب «حقوق شخصی» است و بیش‌تر مباحث ماریتن در این بخش از اثرش با قانون و حقوق مرتبط است (ماریتن ۱۳۹۵: ۱۲۳-۱۶۰). انتهای کتاب نیز دارای بخش ضمیمه است که حاوی دو ضمیمه درباره «اعلامیه بین‌المللی حقوق انسان» و «تفسیر ژاک ماریتن از صلح و شأن شخصی» است (همان: ۱۶۳-۱۶۶). با چنین محتوایی، هم‌راه با مترجم اثر می‌توان گفت که کتاب ماریتن اثری دوران‌ساز و اثرگذار در ساحت فکری غرب است. ماریتن از برجسته‌ترین چهره‌های مکتب محافظه‌کاری به حساب می‌آید و همین امر مطالعه دموکراسی و مسیحیت را به‌عنوان اثری کلاسیک در حوزه اندیشه سیاسی برای دانشوران این عرصه به نوعی ضرورت تبدیل می‌سازد.

۲.۳ معرفی محتوایی اثر

مطالب کتاب نشان‌دهنده آن است که ماریتن دارای نظام کاملی از فلسفه سیاسی است که مبانی آن مبتنی بر فلسفه ارسطویی و تومیستی و هم‌چنین به‌طور هم‌زمان ملهم از

اصول و حیانی مسیحیت است (Battaglia 2005: 3). در این نظام او به وجود ارزش‌هایی در جوامع آزاد اذعان دارد که ملهم از کتاب مقدس‌اند. در واقع ماریتن به دنبال دموکراسی کامل‌تری با اعمال ارزش‌های مسیحی است. ماریتن از یک‌طرف با مشاهده حمایت‌های صورت‌گرفته از دموکراسی و توجیه و تبیین آن به‌نحوی که مبتنی بر دین و متافیزیک نیست و از طرف دیگر، با مشاهده هجوم بیش از اندازه به دین و متافیزیک و انکار وجود امور طبیعی (هم‌چون قانون طبیعی) از ناحیه فیلسوفان تحصلی و نسبی‌گرا این وظیفه را برای خود می‌دید که به دفاع از دموکراسی با ارجاع آن به متون دینی و الهام از مسیحیت پردازد. فلسفه سیاسی ماریتن از الهیاتی مسیحی که برداشتی دموکراتیک از دولت را پیش‌فرض می‌گیرد سرچشمه می‌گیرد. ماریتن می‌گوید که دموکراسی تنها راهی است که می‌تواند عقلانی‌کردن سیاست را بر مبنای اخلاق به‌ارمغان بیاورد. البته ماریتن از بسیاری از معضلات دموکراسی جدید نیز آگاهی داشته است. به‌نظر او، فاجعه دموکراسی‌های جدید این است که آن‌ها هنوز توفیقی در درک دموکراسی پیدا نکرده‌اند. او دوی این بیماری را دموکراسی بیش‌تر اما مبتنی‌بر مفاهیم مسیحی از جمله «کرامت انسانی» و از طریق قوانین و الهامات الهی می‌داند. به‌طور مشخص، ماریتن می‌گوید: «تراژدی دموکراسی‌های مدرن این است که هنوز به درک درستی از دموکراسی نائل نشده‌اند» (ماریتن ۱۳۹۵: ۴۴). ماریتن در توضیح بیش‌تر این تراژدی می‌گوید که همه دموکراسی‌های امروزی تاکنون در متحقق‌ساختن دموکراسی شکست خورده‌اند، زیرا دستاوردهای سیاسی دموکراسی همتای کافی در قلمرو جامعه نداشته است و جوامع امروزی در برابر فقر و خالی‌شدن کار از کیفیات انسانی عاجز مانده‌اند. از این‌رو، ماریتن بر این نظر بود که تراژنامه بیش از یک قرن پیکار ایدئولوژیک در اروپای غربی و مرکزی و در زمان شکست دموکراسی‌های بزرگ در مقابل فاشیسم چیزی جز آن‌چه گفته شد نشان نمی‌دهد (هیوز ۱۳۸۱: ۶۹-۷۰).

ماریتن به‌صورت کلی راه درازی را برای مسیحیت جهت رسیدن به این مقصد یعنی دموکراسی‌های اصیل و واقعی می‌بیند، اما جامعه آمریکا را بیش از جوامع دیگر آماده رسیدن به جامعه آرمانی خویش (که همان جهان مسیحیت می‌نامد) می‌بیند. او می‌گوید:

خود نام دموکراسی در آمریکا ظنینی متفاوت از اروپا دارد. در آمریکا، جایی که به‌رغم تأثیر منافع اقتصادی کلان دموکراسی عینیت بیش‌تری یافته است و جایی که هیچ‌گاه نگاه به منشأ مسیحی آن فراموش نشد این نام یک غریزه‌ای پویا و قوی‌تر از خطاهای

روحي که آن را به دام انداخته به ذهن متبادر می‌کند. در اروپا این نام آرمانی را به تصویر می‌کشد که توسط واقعیت تمسخر شده و روح آن توسط همین خطاها تا نیمه بلعیده شده است (ماریتن ۱۳۹۵: ۴۷).

البته ماریتن میان دو شکل از دموکراسی تفاوت می‌گذارد: یک نوع آن را «دموکراسی بورژوا یا ملحدانه» و نوع دیگر را «دموکراسی واقعی» می‌نامد که مبتنی بر آموزهای مسیحی و الهام الهی است. در نظر ماریتن، اجزای اصلی این نوع دموکراسی عبارت‌اند از: از کرامت انسانی، آزادی، برابری، عشق، رحمت، و عدالت (همان: ۶۲). از این منظر، ماریتن مدعی است که نه تنها وضع ذهنی دموکراتیک از الهام انجیلی سر برمی‌آورد، بلکه بدون آن هم قادر به حیات نیست. از نظر ماریتن، از آن‌جا که عالم معنی بر عالم ماده تفوق دارد، بنابراین نظام سلطنتی هم اگر مبتنی بر فلسفه معنوی زندگی انسان بنا شده باشد، می‌تواند دموکراتیک باشد.

۴. برخی انتقادات بر طرح ژاک ماریتن در خصوص نسبت مسیحیت و دموکراسی

ماریتن از یک طرف با مشاهده حمایت‌های صورت گرفته از دموکراسی و توجیه و تبیین آن به نحوی که مبتنی بر دین و متافیزیک نیست و از طرف دیگر، با مشاهده هجوم بیش از اندازه به دین و متافیزیک و انکار وجود امور طبیعی (هم چون قانون طبیعی) از ناحیه فیلسوفان تحصیلی و نسبی‌گرایان، این وظیفه را برای خود می‌دید که به دفاع از دموکراسی با ارجاع آن به متون دینی و الهام از مسیحیت بپردازد. ماریتن از بیماری دموکراسی مدرن آگاهی داشت، اما دواي این بیماری را دموکراسی بیش‌تر و مبتنی بر مفاهیم مسیحی از جمله کرامت انسانی و از طریق قوانین و الهام‌های الهی می‌دانست (بنگرید به ماریتن ۱۳۹۵). در واقع ماریتن در آثار خود و از جمله در مسیحیت و دموکراسی راه‌حل خود را درباره مسئله مدرنیته و میراث عقل سکولار شده آن ارائه می‌دهد. بنابراین، او صریحاً معتقد بود تنها راه بازسازی برای جامعه بشری کشف تصویر واقعی انسان و تلاش مشخصی به سوی تمدن و جامعه مسیحی است. از این رو، ماریتن فیلسوف کاتولیک را مهم‌ترین نظریه‌پرداز «دموکراسی مسیحی» می‌داند، زیرا استدلال او این بود که کثرت‌گرایی سیاسی آزادی و تشخیص انسان بر اصول اساسی مسیحیت استوار است (Battaglia 2005: 5). به هر روی، در دنیای غرب با احزاب دموکرات مسیحی مواجهیم که فلسفه سیاسی و مبانی اعتقادی خود به دموکراسی را از اصول مسیحیت استخراج می‌کنند. جنبش دموکراسی مسیحی شامل احزاب، اتحادیه‌ها،

سازمان‌ها، و گروه‌های سیاسی مختلفی به‌ویژه در کشورهای کاتولیک مذهب اروپا بوده است. منطبق با روایت ماریتن، ریشه دموکراسی مسیحی به واکنش کلیسای کاتولیک به مسائل جهان نو و مواضع لیبرالیسم، ناسیونالیسم، و سوسیالیسم بازمی‌گردد. در واقع، تلقی شخص‌گرایانه ماریتن از انسان عکس‌العملی است به برداشت‌های ماتریالیسم، ایدئالیسم، رئالیسم افراطی، فردگرایی بورژوازی، و نظام‌های استبدادی از انسان که همگی انسان را به شیء مرکب مادی و کارکردهایش در مقام فرد فرومی‌کاهند. در مقابل، مکتب اصالت شخص که ماریتن طرف‌دار آن است در پی تشکیل جامعه‌ای است که هم پاسخ‌گوی مقتضیات حیات اقتصادی باشد، یعنی نیازهای آدمیان را به‌عنوان موجوداتی زیست‌شناختی برآورد، و هم مبتنی بر حرمت‌نهادن به فرد انسانی به‌مثابه موجودی برتر از حد حیات زیستی و هرگونه اجتماع ناپایدار باشد (بنگرید به تایشمن ۱۳۸۶). این تمایز میان فرد و شخص در اندیشه ماریتن تأثیرات مهمی در احزاب دموکرات مسیحی در فرانسه، ایتالیا، و آلمان داشت. ماریتن معتقد بود حکومت‌ها خلفای خدا در جهان نیستند، بلکه در معنای دنیوی خلفای مردم‌اند و باید در برابر مردم پاسخ‌گو باشند و به همین دلیل، نمی‌توانند خود را از مردم جدا کنند و قدرت عالیّه داشته باشند. به‌زعم ماریتن، انسان هرگز برای دولت نیست، بلکه دولت برای انسان است (کاپلستون ۱۳۸۶: ج ۶، ۳۰۹-۳۱۰). به‌نظر ماریتن، اساسی‌ترین واقعیت سیاسی دولت نیست، بلکه بدنه سیاست با نهادهای گوناگون، اجتماعات متعدد، و اجتماع اخلاقی است که در آن رشد می‌کند. او بر این باور بود که عنصر زندگی بخش هر جامعه‌ای سازمان‌های واسطه‌ای آن نظیر کلیساها، مدارس، دانشگاه‌ها، و گروه‌های اجتماعی‌اند. از این رو، احزاب دموکرات مسیحی در فرانسه، آلمان، ایتالیا، اتریش، بلژیک، هلند، و کشورهای دیگر به‌منظور حمایت از مواضع اجتماعی کلیسای کاتولیک پیدا شدند و با الهام از اصول مسیحیت به دفاع از دموکراسی، حقوق بشر، رفاه اجتماعی، اقتصاد مختلط مبتنی بر سرمایه‌داری، و وحدت اروپا پرداختند.

با این اوصاف، می‌توان اشکالات و انتقادات زیر را بر فلسفه سیاسی ماریتن به‌ویژه کتاب *دموکراسی و مسیحیت* او وارد کرد: نقد اول این است که ماریتن بیش از آن‌که الهیات ارائه کند، دیدگاه فلسفی اگزیستانس را تبلیغ کرده و از آن بهره‌جسته است. از این رو، مهم‌ترین نقدی که می‌توان بر دیدگاه ماریتن در مسیحیت و دموکراسی وارد کرد اذیت‌پذیری وی از فلسفه اگزیستانسیالیسم است که بر این مبنای الهیات خود را با تأکید بر ماهیت و ارزش انسان ارائه کرده است و خداوند در این الهیات جایگاه دوم را داراست. او معتقد به کثرت‌گرایی است و نجات انسان را شامل همه، حتی ملحدان، می‌داند، در حالی که این دیدگاه با

آموزه‌های مسیحی سازگاری ندارد. ماریتن میان فرد و شخص تمایز قائل بود و ثبوت و تقرر نفس روحانی را مبتنی بر شخصی بودن می‌دانست. به همین دلیل، او در طول جنگ‌های داخلی اسپانیا از جمهوری حمایت کرد که رسوایی فراوانی برای او به بار آورد. کاپلستون معتقد است: «ماریتن تفکری شبیه به تفکر مارکس دارد و تنها تفاوتش با دیدگاه مارکس در این است که او برخلاف مارکس تقدیر آدمی را صرفاً در جامعه‌ای مادی و دنیوی قابل تحقق نمی‌داند» (کاپلستون ۱۳۸۶: ج ۹، ۳۷۵). نقد دوم این که الهیات مسیحی، آن گونه که ماریتن استدلال کرده است، نمی‌تواند مبنای غایی دموکراسی را توجیه کند و حداکثر می‌تواند آن را به عنوان ارزشی نسبی توجیه و از آن دفاع کند. در نقد ماریتن و کتاب مسیحیت و دموکراسی گفته شده است شکافی عمیق میان نظام انتزاعی و نظری ماریتن و مشکلات عملی که در زندگی انسان‌ها اتفاق می‌افتد وجود دارد. هم‌چنین، می‌توان چنین بیان کرد که رابطه دولت و کلیسا با استناد به مسئله شخص و فرد در نظام فکری ماریتن به صورت کاملی حل نشده است.

از دیگر نقدها درخصوص ایده ماریتن این است که این نوع برداشت دینی درباره دموکراسی اختصاصی به مسیحیت نخواهد داشت و می‌توان از ادیان دیگر نیز به صورت کلی این اصول را استخراج کرد. به هر روی، نسبت‌سنجی دین و دموکراسی امری سهل و ساده به نظر نمی‌رسد و علت این امر را باید در تعدد قرائت‌ها در دین و گوناگونی مفاهیم قصدشده از دموکراسی جست‌وجو کرد. برای مثال، آیت‌الله جوادی آملی با رویکردی فقهی نظام دموکراسی را مشرکانه می‌داند و معتقد است که وقتی گستره این شرک قلمرو جهانی و حقوق بشر باشد همه جهان به شرک آلوده می‌شود (جوادی آملی ۱۳۸۱: ۱۱۶-۱۱۷). این درحالی است که ژاک ماریتن دین مسیحیت را با دموکراسی سازگار می‌داند. ایراد قابل توجه دیگری از ناحیه افرادی هم‌چون ویلیام کاونوگ وارد شده است، مبنی بر این که ماریتن تلاش کرد در مقابل نظریه‌های قدیمی و ازکارافتاده مسیحی دموکراسی سیاسی ملهم از مسیحیت را مطرح کند، اما از یک نکته غافل بود و متوجه نشد که این دولت جدید غیرمقدس سکولار که مسیحیت نو می‌خواهد براساس آن ساخته شود محصول طبیعی آرمان خالص مسیحی نیست، بلکه محصول نفی صریح مسیحیت توسط عصر روشن‌گری است و منعکس‌کننده جاه‌طلبی‌های دولت‌ها برای کسب قدرت است (ایروانی ۱۳۸۹: ۱۶۷-۱۶۸). از دیگر نکات قابل تأمل این که محققانی مانند ژاک ماریتن به توسعه پیش‌فرض‌های مشخصاً کاتولیک اقدام کرده‌اند، امری که به تقویت دفاع کاتولیسیسم از حقوق بشر می‌انجامد. با این حال، برخی دیگر مانند مک‌ایتایر ریشه‌گرفتن حقوق بشر در دیدگاهی مشخصاً کاتولیک از فرد، جامعه، و منافع مشترک را به دلیل وجود تناقضات نظری از ابتدا معیوب می‌دانند (والاس ۱۳۹۳: ۳).

با وجود چنین انتقاداتی، در مجموع می‌توان گفت که یکی از بزرگ‌ترین خدمات ماریتن به رسمیت‌شناختن این موضوع است که وظیفه سیاسی بیش‌تر درباره توسعه اخلاقی و معنوی است تا مادی. ماریتن نوشته است: «وظیفه سیاسی باید به‌سوی زندگی خوب انسانی برای جمعی کثیر، بهبود شرایط زندگی انسان، تکامل درونی، و توسعه مادی گرایش داشته باشد و البته درعین‌حال باید اساساً اخلاقی و معنوی باشد» (همان: ۱۵-۱۶). بحث را با این نکته از اتین ژیلسون درباره ماریتن به‌پایان می‌بریم که گفته است: «ما هنوز متوجه کاری که ماریتن برای ما انجام داده است نشده‌ایم».

۵. نتیجه‌گیری

ماریتن این موضوع را تشخیص داد و به رسمیت شناخت که فلسفه مدرن به توسعه وضعیت انسانی کمک کرده است، اما زمانه مدرن به‌دنبال بسیاری از چیزهای خوب در مسیر اشتباهی نیز قرار گرفته است. از نظر ماریتن، دقیقاً مشخص نیست که فلسفه مدرن به پیشرفت نژاد بشر کمک کرده است، اما به‌نظر می‌رسد که در زمینه توسعه حقوق بشر ارزش‌های واقعاً انسانی و جدایی مناسب کلیسا و دولت مؤثر بوده است. ماریتن در این اثر دارای روش ارزیابی انتقادی است و با رویکردی کاملاً انتقادی به مدرنیته، عقل مدرن، و الگوی دموکراسی برآمده از آن می‌پردازد. در واقع، بررسی مسیحیت و دموکراسی نشان می‌دهد ماریتن به‌دنبال ایجاد رویه‌ای جدید برای بررسی جایگاه و اهمیت نوعی از دموکراسی است که در آن نقش و اهمیت دین بسیار پررنگ است. از این‌رو، در بحث از «امکان یا امتناع هم‌زیستی دین و دموکراسی» می‌توان به امکان هم‌زیستی دین و دموکراسی در اندیشه ماریتن رأی داد. ماریتن متفکری محافظه‌کار و طرف‌دار وضع موجود است، اما او به‌هیچ‌وجه به دموکراسی بی‌تفاوت نبود و تلاش وافر کرد تا با وجود محافظه‌کاری‌اش نسبت مسیحیت و دموکراسی را مورد تحقیق و تفحص فلسفی خویش قرار دهد. به‌هر‌روی، فلسفه سیاسی ماریتن ارتباط مشخصی با فلسفه اخلاق او دارد. او دیدگاهی را که از آن دفاع می‌کرد «انسان‌گرایی مسیحی» کامل می‌نامید؛ کامل از این حیث که کل ساحت‌های وجود انسان را در بر می‌گرفت، یعنی موجودی که هم بعد مادی دارد و هم بعد معنوی. از این‌رو، هدف فلسفه سیاسی ماریتن این بود که شرایط ضروری برای رشد و پرورش فرد را در ابعاد مادی و معنوی مشخص کند، بدون آن‌که از هیچ‌یک از آن دو بعد غفلت کند یا از ارزششان بکاهد. به‌عبارت‌دیگر، ماریتن قصد ندارد در کاستن هیچ‌یک از این دو بعد

مادی و معنوی دچار فروکاست‌گرایی یا تقلیل یک بعد بر بعد دیگر شود. به عقیده مارتین، بهترین نظام سیاسی نظامی است که حاکمیت خداوند را بازشناسد. بنابراین، او نه تنها فاشیسم و کمونیسم، بلکه همه صور انسان‌محوری سکولار را رد می‌کند. او دلیل می‌آورد که این‌گونه دیدگاه‌ها به‌ویژه فاشیسم و کمونیسم از زندگی آدمی انسانیت‌زدایی می‌کنند. علاوه بر این، مارتین مدافع سبک آمریکایی دموکراسی بود، اما علاقه‌ای به آمیختن مسیحیت با سرمایه‌داری نداشت. او معتقد بود که انسان‌گرایی خدامحور بنیان فلسفی‌اش توجه و اذعان به این حقیقت است که شخص انسان بنابر طبیعت خویش موجودی معنوی و مادی است که با خدا ارتباط دارد و بنابراین، نهادهای اخلاقی و اجتماعی و سیاسی باید این حقیقت را منعکس کنند. به هر روی، اهمیت اندیشه مارتین در مسیحیت و دموکراسی تنها به دلیل توجه به پارادایم فلسفه سیاسی نیست، بلکه او توانسته است بین اصول متعارضی چون «دین و دموکراسی» سازش ایجاد کند و وجود همین تعارضات توانسته است نظام فکری و اثر مارتین را به یکی از برجسته‌ترین آثار متأخر در حوزه فلسفه سیاسی تبدیل کند. در واقع، مدعای اصلی اثر مارتین آشتی اصولی میان دو حوزه نسبتاً متعارض یعنی مسیحیت و دموکراسی است که چنین مدعایی باعث شده است دیگر نحله‌های فکری معاصر به نقد هسته مرکزی اندیشه او پردازند.

پی‌نوشت

۱. مارتین در آثار خود به تمایز میان «الهیات سیاسی» و «سیاست الهی» می‌پردازد و معتقد است که نباید آن‌ها را با هم خلط کرد. از نظر وی، «الهیات سیاسی» بدین معناست که چون تفکر سیاسی متعلق به حوزه اخلاق است موضوعی متعلق به حوزه متکلمان و فیلسوفان است. در مقابل، در «سیاست الهی» که در آلمان هم مطرح شده است موضوع خود علم سیاست امری مقدس و معنوی و الهی است.

کتاب‌نامه

- ایروانی، احمد (۱۳۸۹)، *مبانی فلسفه سیاسی ژاک مارتین*، رساله دکتری فلسفه غرب، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- بومر، فرانکلین لوفان (۱۳۸۵)، *جریان‌های بزرگ در تاریخ اندیشه غربی*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۶)، *آموزش دانش سیاسی*، تهران: نگاه معاصر.

بوخنسکی، ا. م. (۱۳۸۰)، *فلسفه معاصر اروپایی*، ترجمه شرف‌الدین خراسانی، تهران: علمی و فرهنگی. تایشمن، گراهام (۱۳۸۶)، *فلسفه اروپایی در عصر مدرن*، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: نشر مرکز.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۱)، *فلسفه حقوق بشر*، قم: اسرا.

دلاکامپانی، کریستیان (۱۳۸۲)، *فلسفه سیاست در جهان معاصر*، ترجمه بزرگ نادرزاد، تهران: هرمس.

ژیلسون، اتین (۱۳۸۱)، *عقل و وحی در قرون وسطی*، ترجمه شهرام پازوکی، تهران: گروس.

صفاری، سهیل (۱۳۹۵)، «مقدمه مترجم»، در: *مسیحیت و دموکراسی*، ترجمه سهیل صفاری، تهران: نگاه معاصر.

کاپلستون، فردریک (۱۳۸۶)، *تاریخ فلسفه*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ و سید محمود یوسف ثانی، تهران: علمی و فرهنگی.

ماریتن، ژاک (۱۳۹۵)، *مسیحیت و دموکراسی*، ترجمه سهیل صفاری، تهران: نگاه معاصر.

والاس، دیورا (۱۳۹۳)، «ژاک ماریتن و السدیر مک ایتتایر: فرد، خیر عمومی، و حقوق بشر»، ترجمه علی تدین راد، سایت ترجمان علوم انسانی.

هیوز، هنری استوارت (۱۳۸۱)، *راه فروبیسته*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: علمی و فرهنگی.

Battaglia, Vincent (2005), "Building a New Christendom: Jacques Maritain's Critique of Modern Philosophy", *Australian Journal of Theology*, vol. 5, August.